

## جلسه ۴۴ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۲۳ دی ۹۵

### فهرست مطالب

- \*بخش اول - گزارش کوتاه ..... ۳
- \* بخش دوم - مباحث تفسیری ..... ۴
- مقدمه ..... ۴
- ۱- آیه ۵۷ ..... ۴
- ۱-۱- (۵۷ بقره) ... کُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ؛ ..... ۴
- ۱-۱-۱- منظور از واژه‌ی کُلُوا؛ ترخیص بعد از منع (كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ) ..... ۴
- ۱-۱-۱-۱- ترخیص به استفاده از طیبات دنیا، نه توصیه به آن ..... ۴
- ۱-۱-۱-۲- عدم استفاده زیاد از طیبات، باعث بالا رفتن مقاومت و تاب‌آوری ..... ۵
- ۱-۱-۲-۱-۱- نسل امروز، پایین در تاب‌آوری ..... ۵
- ۱-۱-۲-۲- عبادات و مفهوم تاب‌آوری ..... ۶
- ۱-۱-۳- ورزش و مفهوم تاب‌آوری ..... ۶
- ۱-۱-۴- سبک زندگی مجاهدانه، باعث بالا رفتن تاب‌آوری ..... ۶
- ۱-۱-۳- دلیل بیان واژه‌ی کُلُوا ..... ۷
- ۱-۲- (۵۷ بقره) ... وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ ..... ۷
- ۱-۲-۱- ظلم: عصیان به حق (در نگاه خدا محوری)، ستم به خود (در نگاه انسان محوری) ..... ۷
- ۱-۲-۱-۱- نگاه انسان محوری، قابل فهم‌تر؛ نگاه خدامحوری، متعالی‌تر ..... ۷
- ۲- آیه‌ی ۵۸ (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ...) ..... ۸
- ۱-۲- واژه‌ی قول در قرآن به معنای محتواهای فکری و نیت‌های اشخاص (...وَقُولُوا حِطَّةً...) ..... ۹
- ۲-۲- (۵۸ بقره) ... وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ..... ۱۰
- ۱-۲-۲- معنای سین در (۵۸ بقره) ... وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ..... ۱۰
- ۳- بحث موضوعی احسان، محسن در قرآن ..... ۱۰

- ۱-۳- معنای مُحسِن در قرآن..... ۱۰
- ۱-۳-۱- دسته‌بندی مؤمنین به مقربین، محسنین و مؤمنین معمولی؛ برای فهم واژه‌ی مُحسن در ادبیات قرآنی..... ۱۰
- ۲-۳- هرچه احسان بالاتر، فسق در مقابل آن هم بالاتر..... ۱۲
- ۱-۲-۳- حکومت اسلامی در معرض امتحانات سخت‌تر..... ۱۲
- ۳-۳- بررسی آیات مربوط به احسان..... ۱۳
- ۱-۳-۳- آیه اول؛ (معیت ویژه‌ی خدا با محسنین)..... ۱۳

آیات اصلی: آیات ۵۷ و ۵۸ بقره

سایر آیات: ۱۶۲ اعراف، ۸۸ و ۸۹ واقعه، ۶۹ عنکبوت.

موضوع اصلی: طیبات، ظلم، احسان، محسن.

موضوعات فرعی: استفاده از دنیا، ترخیص بعد از منع، طیبات، مقاومت و تاب‌آوری، ورزش، جنس‌های عبادات، سبک زندگی مجاهدانه، قول در قرآن، فسق در مقابل احسان، حکومت اسلامی، هاشمی رفسنجانی.

## \*بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته به مدت حدوداً ۱ ساعت و ۳۰ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه السلام) با محوریت آیات ۵۷، ۵۸ و ۵۹ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره (وَضَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ... وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ... فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا...)) برگزار شد.

در ابتدا در تکمیل بحث راجع به فقره‌ی ...كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ... از آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، بیان شد که منظور از واژه‌ی کُلُوا، ترخیص است. یعنی امر به خوردن و استفاده کردن از طیبات، امر بعد از ممنوعیت بوده و به معنی ترخیص و جواز است نه توصیه یا وجوب. در همین میان مطرح شد که استفاده از دنیا، در نگاه منظومه‌ای به قرآن، ترخیصی است؛ ضمن اینکه چنین برداشت می‌شود که نوعی توصیه به پرهیز از دنیا و بهره‌مندی‌های بی‌ملاحظه از آن - حتی از طیباتش - در بیانات قرآنی وجود دارد. ذیل این بحث، موضوع تاب‌آوری و مقاومت باز شد. پس از بیان تاب‌آوری بیرونی و درونی، گفته شد که استفاده‌ی زیاد از دنیا، تاب‌آوری را پایین می‌آورد. در ضمن بحث، نقدی هم به نسل امروز از جهت پایین بودن میزان تاب‌آوری مطرح شد. همچنین به بررسی ارتباط عبادات و حتی ورزش‌ها و نهایتاً سبک زندگی جهادی، در بالا بردن تاب‌آوری پرداخته شد.

در ادامه در بررسی فقره‌ی ... وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، از آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، به دو نگاه خدا محوری و انسان‌محوری (البته نه به معنی انسان‌محوری اومانیستی) پرداخته شد. بیان شد که در نگاه خدا محوری، عصیان نسبت به خداوند رخ می‌دهد ولی در نگاه انسان‌محوری ستم به خود مطرح می‌گردد. هرچند نگاه خدا محوری، نگاه والاتری است ولی نگاه انسان‌محوری ابتدایی‌تر و نگاه قابل فهم‌تری است.

با ورود به آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، در بررسی فقره‌ی ...وَقُولُوا حِطَّةٌ...، بیان شد که واژه‌ی قول در قرآن به معنای صرف گفتن نیست بلکه عقبه‌های معنایی و لوازمی که در نیت انسان وجود دارد، قول را می‌سازد. لذا ممکن است شخص یا گروهی اساساً سخنی را به لفظ نگفته باشد، اما چون محتوای فکری او چنین است، قرآن او را قائل به آن سخن می‌داند.

فقره‌ی (۵۸ بقره)...وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ، مبنایی برای ورود به بحث موضوعی احسان و محسن در قرآن شد. ابتدا این نکته بیان شد که معانی فارسی و حتی عربی، نمی‌تواند واژه‌ی مُحْسِن در قرآن را ترجمه کند. در واقع واژه‌ها در قرآن بارور می‌شوند و ضمن داشتن معنای اولیه‌شان، وجوه معنایی زیادی پیدا می‌کنند.

برای فهم معنای واژه‌ی محسن در قرآن، ابتدا بیان شد که مؤمنین سه دسته‌اند: متقین، محسنین، و مؤمنین معمولی. و ضمن بررسی هرکدام از این سه گروه بیان شد که محسنین حتماً ایمان به غیب دارند و البته به لوازم آن نیز پایبندند.

سپس فسق در مقابل احسان مطرح شد. بیان شد که امتحانات بزرگان، از نوع فسق در ردیف‌های بالاست. وهمانطور که احسان در مرتبه‌ی بالایی است، فسق در مقابل آن هم در مرتبه‌ای خیلی پایین قرار می‌گیرد. و از همین‌رو آزمایش‌ها در حکومت اسلامی، سخت‌تر است و اصلاً حکومت اسلامی، بستر امتحانات جدید است.

در انتهای جلسه، بررسی آیات موضوعی مربوط به احسان آغاز گشت. آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی مبارکه‌ی عنکبوت عنوان شد و بررسی بقیه‌ی آیات به جلسه‌ی آینده موکول گردید.

(۵۷ بقره) وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَى كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ  
(۵۸ بقره) وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ  
(۵۹ بقره) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ<sup>۱</sup>

بیان شد که قرار بود بنی اسرائیل به ارض مقدس بروند که به خاطر عدم انجام دستور، نرفتند و وارد گرفتاری تیه و سرگردانی چهل ساله شدند؛ در این بیابانگردی تشکیلاتی ایجاد کردند و قص علی هذا. بحث رسید به این فقره از آیه ۵۷ سوره مبارکه ی بقره... کَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، که در جلسه ی قبل هم به آن پرداختیم.

## ۱- آیه ۵۷

### ۱-۱- (۵۷ بقره) ... کَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...؛

#### ۱-۱-۱- منظور از واژه ی کَلُوا؛ ترخیص بعد از منع (کَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ)

[حدود دقیقه ی ۳] واژه ی کَلُوا در این دو آیه اینطور آمده است: (۵۷ بقره)... کَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...، (۵۸ بقره) وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا...، منظور از این واژه، ظاهراً ترخیص است. ترخیص دادن به معنای امر کردن نیست. امرهای عقیب یک ممنوعیتی را ترخیص می گویند. در اصطلاح، امر عقیب حَظَر است. یعنی امر در پشت سر ممنوعیت. مثلاً در ایام حج یا روزه یک ممنوعیتی وجود می آید، وقتی بخواهند ممنوعیت را بردارند اینطور می گویند (۱۸۷ بقره)... فَأَلْتَمَانَ بَاشِرُوهُنَّ... الان این کار را بکنید به این معنا نیست که حتماً بروید این کار را بکنید؛ بلکه منظور این است که این ممنوعیت برداشته شد. یا جایی دیگر می فرماید (۹۵ مائده) ... لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ... وقتی که مُحَرَّم هستید، صید نکنید. سپس می فرماید (۲ مائده)... وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا... وقتی مُحِلِّ شدید و از احرام درآمدید، صید بکنید. این نه به این معناست که بعد از مُحِل شدن، سریع صید کنید. بلکه به این معناست که ممنوعیت صید برداشته شد.

#### ۱-۱-۱-۱- ترخیص به استفاده از طیبات دنیا، نه توصیه به آن

[حدود دقیقه ی ۵] مجموعه های استفاده از دنیا حتی طیبات دنیا، ترخیص داده شده است، امر نشده است. کسی که قرآن را بخواند می فهمد که ظاهراً یک سر ناسازگاری هست با دنیا و استفاده های دنیا. منظومه ی قرآن نشان از این دارد که یک نوع پرهیز از دنیا در قرآن هست، نه صرفاً پرهیز از گناه؛ هرچند می شود این دنیا را تقسیم کرد به استفاده های خوب و بد، اما گویا

۱. (بقره ۵۷) و ابر را سایبان شما کردیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم و گفتیم از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده ایم بخورید، و این نیاکان شما بما ستم نکردند بلکه بخودشان ستم می کردند. (بقره ۵۸) و چون گفتیم باین شهر درآئید و از هر جای آن خواستید بغراوانی بخورید و از این در سجده کنان درون روید و بگوئید: گناهان ما را فرو ریز تا گناهان شما را بیمارزیم و نیکوکاران را فروزی دهیم. (بقره ۵۹) و کسانی که ستم کردند سخنی جز آنچه دستور داشتند بگفتند و بر آنها که ستم کردند بخاطر کارهای ناروا که همی کردند از آسمان عذابی نازل کردیم.

استفاده از این دنیا منع دارد. یعنی قاعده‌ی آن منع است. گویا سر خدا با این دنیا ناسازگار است. این ناسازگاری هم بدین دلیل است که خدا می‌خواهد فرد را آن‌سویی کند. هرچقدر شخص این‌سویی استفاده کند، تعلقاتش به این سو بیشتر می‌شود. تعلقات بیشتر به این سمت، حرکت به آن سو را سخت‌تر می‌کند. لذا از منظومه‌ی قرآن، استفاده نکردن برمی‌آید تا استفاده کردن. به همین دلیل هست که وقتی استفاده‌های پُر پُر و پیمان از طیبات هم بخواهد بشود قرآن این‌طور می‌فرماید (۲۰ احقاف)...أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا... شما چرا اینقدر از دنیا استفاده می‌کنید. این یک مفهومی است که در بحث مقاومت یا تاب‌آوری بسیار مهم است.

#### ۱-۱-۲- عدم استفاده زیاد از طیبات، باعث بالا رفتن مقاومت و تاب‌آوری

[حدود دقیقه‌ی ۷] مفهومی وجود دارد تحت عنوان تاب‌آوری یا مقاومت که غربی‌ها هم به آن پرداخته‌اند، اما بیشتر از جهت مسایل بیرونی نه درونی؛ مثلاً تاب‌آوری شغلی. در قدیم تاب‌آوری شغلی این‌طور بوده است که شخص در روستا، هم کشاورزی داشته، هم گاو و گوسفند داشته، هم مرغ و خروس داشته، قالی هم می‌بافته است. اگر سرما شد و کشاورزی را از بین برد، شخص گاو و گوسفندش را داشته و قالی هم بافته. این تاب‌آوری را بالا می‌برده است. کسانی که تک شغل هستند، چنین وحشتی دارند که با از دست این شغل چه کنند. انگار تمام تخم‌مرغ‌های وجودشان را در یک سبد گذاشته‌اند. این حالت، تاب‌آوری شغلی را می‌آورد پایین. حتی تاب‌آوری روحی را هم می‌آورد پایین. مثلاً اگر مدیری بیاید روی کار که بخواهد آن سازمان را از حالت جهادی به حالت اداری برساند، شخص به جهت روحی اذیت می‌شود.

یک جهت دیگر از معنای تاب‌آوری به مقاومت درونی برمی‌گردد. یعنی وقتی زندگی بالا و پایین می‌رود، شخص چقدر می‌تواند مقاومت کند. اگر ثروتش بالا و پایین بشود، شخص چقدر مقاومت می‌کند. این به تعلقات و درون شخص بستگی دارد. یکی از علل زیاد بودن آمار طلاق در بالاشهری‌های تهران، به خاطر این است که تاب‌آوری‌شان پایین است؛ سطح مقاومت‌شان پایین است. تک‌فرزندها در نُرْم، همین‌طور هستند. سطح مقاومت‌شان پایین‌تر است. چراکه تا حالا با خواهر و برادر دعوا نکرده است که بتواند از پس آن بربیاید؛ با پدر و مادر هم که کسی دعوا نمی‌کند. کسی که هرچیزی خواسته به آن رسیده، بهترین هتل‌ها رفته، در رفاه بوده است، بهترین میوه‌ها را استفاده کرده، این شخص سطح مقاومت پایینی دارد. چنین شخصی وسایل را دور می‌ریزد نه اینکه تعمیر کند، اصلاً کاری به بحث هزینه ندارد و اینکه چقدر هزینه پرداخت می‌کند مهم نیست. کسی که وقتی کفشش خراب می‌شود آن را تعمیر می‌کند، یعنی اهل تعمیر یک کار است نه اهل تعویض یک کار. چنین شخصی خرابی‌ها را تعمیر می‌کند نه اینکه عوض کند. اما کسی که اهل این است که وقتی چیزی از او خراب بشود فوراً عوض بکند، اگر زندگی‌اش هم خراب شود، تعمیر نمی‌کند بلکه عوض می‌کند. مقاومت این کارش پایین است و می‌رود عوض می‌کند. فقط یک نگاه اقتصادی به داستان نکنید که ببینید از نظر اقتصادی به صرفه است که کفش را تعمیر کنید یا بخرید، بلکه به جهت تاب‌آوری و مقاومت، اگر کفش را تعمیر کنید بهتر است. خیلی چیزها در مفهوم تاب‌آوری مؤثر است: نحوه و سبک زندگی، نوع رفاه‌طلبی‌ها، نوع مسافرت‌هایی که شخص می‌رود، نوع ورزش‌هایی که می‌کند، نوع عباداتی که می‌کند و ...

#### ۱-۱-۲-۱- نسل امروز، پایین در تاب‌آوری

[حدود دقیقه‌ی ۱۲] نسل امروز، آرمان و اعتقاد دارد اما برای رسیدن به آن اعتقاد، شُل است. یعنی همت رسیدن به آن اعتقاد و آرمان را ندارد. این به خاطر این است که آن مقاومت لازم را ندارد. هم در سطح فردی و هم سطح اجتماعی همین‌گونه است.

مثلاً ماه رمضان یا عید تمام مملکت باید حواسشان باشد که مبدا کمبودی وجود داشته باشد. شب یلدا همه‌ی دغدغه این باشد که آجیل شب یلدا فراهم شود، چون اگر استرس نبودن آجیل باشد، بحران آجیل درست می‌شود. اگر دو هفته مرغ نباشد، بحران ایجاد می‌شود. اینکه مسئولین چه کارهایی باید بکنند تا اینکه اشخاص و خانواده‌ها چه باید بکنند اینها گاهی اوقات با هم متفاوت است. مسئولین باید تنظیم بازار بکنند، ولی این طرف اگر شرایط رفاهی را زیاد بگیرد، مقاومتش پایین می‌آید. گاهی افراد اینچنینی در اردوهای جهادی واقعاً نمی‌توانند شرایط را تحمل کنند؛ شخص نمی‌تواند ساندویچی بخوابد، نمی‌تواند یک پتو زیر سرش بگذارد و بخوابد، حتماً باید بالش مخصوصی استفاده کند. مقاومت این شخص آمده پایین. آدم خوبی هم هست اما مقاومتش پایین است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه در نامه به عثمان ابن حنیف، در توصیف تاب‌آوری چنین می‌فرمایند: ... أَلَّا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً... بدانید درختان بیابانی چوبشان سخت‌تر است، دارای شاخه‌های صلب هستند، دیر آتش می‌گیرند و اگر آتش بگیرند، دیر خاموش می‌شوند. ... وَ الرَّوَاعِ الْخَضِرَةَ أَرْقٌ جُلُوداً... و درختان سرسبز کنار جوی‌ها در آمده که علف خوبی باشد برای خوردن، ساقه‌های بسیار نازکی دارند، خیلی هم راحت از دست می‌روند همانطور که خیلی سریع و راحت درآمدند.

#### ۱-۱-۱-۲- عبادات و مفهوم تاب‌آوری

[حدود دقیقه‌ی ۱۶] حتی جنس عبادات با هم فرق دارد. کسانی که ذوق کرده‌اند عبادات را می‌دانند که حج عبادتی است که جنس آن حرکتی است. جنس نماز تذللی و خشوعی است. اصل روحیه‌ای که در نماز است این است که انسان در پیشگاه خداوند می‌ایستد و خشوع می‌کند. جنسی که در روزه است صبر و ترک و مهار زدن است. نماز و حج خیلی اوقات صبر نمی‌آورند، اما روزه صبر می‌آورد. البته برخی از نمازها هم صبر می‌آورد مثل نماز جعفر طیار. محتوای روزه اینطور است که در آیات قرآن داریم (۴۵ بقره) وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ... ، آن صبر را گفتند منظور روزه است. نه اینکه مفهوم صبر، روزه است، بلکه به این معنا که یکی از مصداق‌های بارز صبر، روزه است. یعنی روزه‌دارها، کسانی هستند که جنس این را دارند که مهار بزنند و کاری را که می‌توانند بکنند، انجام ندهند. یک چیزی را می‌خواهد بخورد، نمی‌خورد. یک چیزی را می‌تواند استفاده کند، استفاده نمی‌کند. پولش را دارد که بهترین ماشین را سوار شود، بهترین خانه را داشته باشد، بهترین غذاها را فراهم کند، اما این کارها را نمی‌کند. این جنس در نسلی که می‌آید، بسیار کم شده است. به خاطر همین هم این نسل به جهت مقاومت درونی، ضعیف شده است.

#### ۱-۱-۱-۳- ورزش و مفهوم تاب‌آوری

[حدود دقیقه‌ی ۱۹] در بحث ورزش‌ها همین است. جنس ورزش‌ها هم فرق می‌کند. کوهنوردی‌های چند روزه ورزشی است که اگر شخص روز دوم کم بیاورد، هیچ‌کاری نمی‌تواند بکند، برود جلو، کوه است، بیاید عقب، کوه است. مخصوصاً به آقایان توصیه می‌کنم این جنس کار را انجام دهند. یا ورزش‌های سنگین که فرد زیر نظر مربی نفسش می‌برد، این ورزش‌ها برای روحیه‌ی تاب‌آوری بسیار خوب است.

#### ۱-۱-۱-۴- سبک زندگی مجاهدانه، باعث بالا رفتن تاب‌آوری

[حدود دقیقه‌ی ۲۰] مفهومی هست به نام جهاد که اگر بریزد در زندگی طبیعتاً اتفاقاتی می‌افتد. شخص علاوه بر اینکه نماز و نماز شب دارد، روزه هم دارد، ورزش به این سبک هم دارد، نخوردن دارد، هرطوری استفاده نکردن دارد، تعمیر وسایل زندگی (به جای تعویض) دارد؛ مبل خراب شد تعمیر می‌کند، کفش خراب شد، تعمیر می‌کند. می‌رود به سوی تعمیر کردن. استفاده‌ی این

شخص از دنیا کم می‌شود. وقتی استفاده کم شد، به صورت عمومی، میزان تعلقات به این دنیا هم کم می‌شود و شخص مقاوم‌تر می‌شود. آمار طلاق‌ی که در تهران نصف است، در بالاشهر تهران، دو سوم است. پس آنچه مشکل است، نبود پول نیست، بلکه مفهوم مقاومت است که کم‌رنگ شده است. خیلی اوقات در یک زندگی مجاهدانه، شخص روی تخت نمی‌خوابد، روی تشک هم نمی‌خوابد، روی زمین می‌خوابد. اگر می‌بینید که امیرالمؤمنین در بحث صفات متقین می‌گویند دستش را می‌گذارد زیر سرش و می‌خوابد، به خاطر این است که این مقاومت را بالا می‌برد. او باید این کار را بکند تا بتواند در اردوی جهادی هم این کار را بکند.

### ۱-۱-۳- دلیل بیان واژه‌ی کُلُوا

[حدود دقیقه‌ی ۲۳] اگر می‌فرماید (۵۷ بقره)... کُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ... (۵۸ بقره) وَإِذْ قُلْنَا أَذْخُلُوا هَذِهِ الْفَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا... هر جایی می‌روید فراوان بخورید، این باید منظومه‌ای دیده شود. نه اینکه بیفتید روی طیبات من الرزق و بخورید، این نگاه منظومه‌ای قرآن نیست. این مخالف اهداف دین است. شما را به دنیا نزدیک می‌کند، اخلاص الی الارض می‌آورد و با اهداف دین سازگار نیست. این که گفتند بخورید، به این دلیل است که ترخیص داده‌اند. یعنی قبل از آن ممنوعیتی بود که حالا آن ممنوعیت برداشته شد. این می‌شود امر عقیب حطر، امر عقیب منع. مثل همان مثال‌هایی که عرض شد (در بحث صید و ...).

### ۱-۲- (۵۷ بقره) ...وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛

#### ۱-۲-۱- ظلم: عصیان به حق (در نگاه خدا محوری)، ستم به خود (در نگاه انسان محوری)

[حدود دقیقه‌ی ۲۵] در بحث ظلم و خطا و گناه، دو نگاه در قرآن وجود دارد: نگاه خدامحوری و نگاه انسان محوری. البته انسان محوری نه به معنی اومانیسیم و انسان بدون خدا، بلکه منظور نگاهی است که با تمرکز بر روی بحث انسان است.

در نگاه خدا محوری، گاهی تعبیری شبیه این را در قرآن می‌بینید (۱۲۱ طه)... غَصَىٰ ءَادَمُ رَبَّهُ ... در اینجا خدا محور نگاه است و گفته‌اند مثلاً او عصیان خدا کرده است یا توصیه می‌کند عصیان خدا را نکن. یعنی آن غایتی که تعیین کرده‌اند که خداست و در این مسیر باید حرکت کنیم و به آن سو برویم، شخص خلاف آن مسیر می‌رود و عصیان می‌کند. از آن راه جدا شدن می‌شود سقوط. به محض اینکه شخص گناه می‌کند، یک سقوطی می‌کند. عصیان، او را از آن مسیر جدا می‌کند. اصلاً عصیان خلاف اتباع است. ماجرای عصیان به طور فشرده این است که عرض شد.

نگاه دیگر، نگاه انسان محوری است. در این نگاه بحث این نیست که عصیان و عدم اتباع از راه خدا و ... ، بلکه بحث این است که ... و مَا ظَلَمُونَا... کسی اصلاً به ما ظلم نمی‌کند... وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. هر کس ظلم می‌کند، به خودش ظلم می‌کند. عبارات شبیه این را نگاه کنید: (۴۴ روم) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ... کسی که کافر می‌شود، کفرش علیه خودش هست... وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ. کسی که صالح است، کلاً زمینه‌چینی برای خودش می‌کند. او جان خودش را آب می‌دهد. برای باغچه‌ی خودش بیل می‌زند. اصلاً کسی کاری برای ما نمی‌کند. یا خودش رشد می‌کند، یا خودش سقوط می‌کند. خدا در یک فرآیندی با شدت و غلظت این را می‌گوید (۹۷ آل عمران)... وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

#### ۱-۲-۱- نگاه انسان محوری، قابل فهم‌تر؛ نگاه خدامحوری، متعالی‌تر

[حدود دقیقه‌ی ۳۰] این مفهوم انسان‌محوری - (۷ اسراء) اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَاِنْ اَسَاؤْتُمْ فَلَهَا... اگر نیکی و احسان کردید به خود کرده و اگر بدی و ستم کردید باز به خود کرده‌اید - اگر در تبلیغ جا بیفتد، در مراحل ابتدایی تبلیغ، مقدم است بر مفهوم قبلی. مفهوم عصیان الهی و ابهت الهی برای شخص دیرتر جا می‌افتد. مثل دعای کمیل که جهنم فراقی را تصویر می‌کند که فهمش سخت است؛ صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ، وَهَبْنِي (یا الهی) صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلَىٰ كِرَامَتِكَ. اگر حتی جهنم آتش را تحمل کنم، این فراق را چه کنم؟! اصلاً جهنم فراق دیر جا بیفت است چون سطحش بالاست. اینقدر سطح بالاست که دیر جا می‌افتد. اصلاً چیزی با عنوان عصیان الهی، یعنی انحراف از آن راه، دیرباب است.

نگاه دوم که هر کار می‌کنم به خودم می‌کنم، حتی به کسی هم ظلم نمی‌کنم، به خودم ظلم می‌کنم، نگاهی است که قابل فهم‌تر هست. امیرالمؤمنین می‌فرمایند من به احدی ظلم نکردم و به احدی خیر نرساندم. می‌گویند اینکه به احدی ظلم نکردید چون خیر مطلق هستید؛ ولی اینکه به احدی خیر نرساندید، چه صیغه‌ای است؟ می‌فرمایند من هر چه خیر کنم خیرش را خودم می‌برم و هر چه ظلم کنم به خودم می‌رسد. مثل این می‌ماند که اگر کسی باغچه‌ای در حیاطش داشته باشد، درست است که رهگذری هم که از آن کوچه عبور کند از بوی خوش آن استفاده می‌برد، اما اصل باغچه برای خود شخص است. همچنین است اگر کسی فاضلابی در خانه‌اش حفر کند. اصل این فاضلاب و بوی گند آن برای خود شخص است. هر چند بوی بد آن رهگذری را آزار می‌دهد. کسانی که حسود هستند، برای خودشان حسودی می‌کنند. کسانی که پرخاشگر هستند، بیشترین مشکل پرخاشگری را برای خودشان دارند تا بقیه. اگر دیدید کسی پرخاشگری می‌کند و دیگران را اذیت می‌نماید، بدانید ده‌ها برابر خودش اذیت می‌شود از این روحیه.

[حدود دقیقه‌ی ۳۴] اگر انسان به این معرفت برسد که وَ مَا ظَلَمْنَا وَّلَٰئِكَ اَنۡفُسَهُمْ يَظْلِمُوۡنَ، دیگر اگر به او بگویند این کار را نکن، وارد فرض عصیان الهی نمی‌شود. وارد این فرض می‌شود که اگر این کار را بکنم، خودم بدبخت شدم. برای فهم معنای عصیان، شخص بیاد حالا حالاها این سطوح پایین‌تر را تجربه کند، درست عمل کند، با حق بنشیند و ... تا حق برایش جلوه‌ای بکند. جلوه‌ای که کرد آن موقع دیگر به این که خودم رشد می‌کنم یا سقوط هم کاری ندارد. این برایش مهم است که دارد با خدای خودش حال می‌کند و از این نگران است که نکند از چشم خدا بیفتد و ... وارد این فضاها می‌شود. مثل کسی که اول به او می‌گویند درس بخوان تا نمره‌ی خوب بگیری، آینده‌ی خوبی داشته باشی و... یک مدت شخص در این حال و هوا هست. اگر از معلمش خوشش بیاید، دیگر از این حال و هوا می‌آید بیرون. درس هم می‌خواند حتی جدی‌تر، اما برایش مهم است که از چشم معلمش نیفتد. نگرانی‌اش جنس دیگری می‌شود. از همان جنس که در دعای کمیل هست. اینقدر باید این مسایل خوانده شود که درک شود. امام خمینی (ره) در کتاب چهل حدیث می‌فرمایند که اینقدر باید اینها خوانده شود که فهم شود جهنمی به نام جهنم فراق. که اگر بگویند که امر مخیر شود که تو را می‌اندازد در آتش جهنم و یا بهشت اما بهشت فراق، شخص آتش جهنم را بر بهشت فراق ترجیح می‌دهد.

اما در کل، یک نگاه عملیاتی‌تری در نگاه دوم هست. در حالیکه نگاه اول خیلی قابل فهم نیست. (۷۷ آل عمران) ... وَاٰیٰتُهَا لَعَلَّہُمْ یَعْلَمُوۡنَ وَاٰیٰتُهَا لَعَلَّہُمْ یَعْلَمُوۡنَ... وَاٰیٰتُهَا لَعَلَّہُمْ یَعْلَمُوۡنَ... این مفاهیم برای ما قابل درک نیست که خداوند روز قیامت با او حرف نمی‌زند یا به او نظر نمی‌اندازد، یعنی چه؟! اما کسی که یک وضعیت خاصی دارد، این آیه او را می‌گشاید.

۲- آیه‌ی ۵۸ (وَ اِذۡ قُلْنَا اَدْخُلُوۡا ہٰذِہِ الْقَرْیَۃَ...)



[حدود دقیقه‌ی ۳۸] این دو آیه‌ی میانی (آیه‌ی ۵۸ و ۵۹ بقره)، بحث ورود به سرزمین مقدس است. این اطلاعات که ورود به سرزمین مقدس با موسی (علیه‌السلام) بوده است یا بدون او (مثلاً در زمان سلیمان (علیه‌السلام) بوده است)، اینها نه از قرآن درمی‌آید نه مهم است؛ هرچند برخی با کمک روایات حدس‌هایی زده‌اند. مهم این است که بنی‌اسرائیل وحدت نظری و فکری‌ای دارند و به خاطر همین وحدتی که در این قوم هست در زمان حضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله) این قوم به خاطر کارهای گذشتگانش شماتت می‌شوند. حالا بنی‌اسرائیل با آن وحدتی که دارد می‌خواهد وارد سرزمین مقدس شود، پس از دوره‌ی تیه که به خاطر عدم انجام دستور گذرانده است، و حالا پس از صبری که کرده است (۱۳۷ اعراف)... تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا... به طور جدی می‌خواهند وارد تشکیلات حکومتی شوند. اینکه در چه زمانی است، مهم نیست. اینجاست که گفته می‌شود (۵۸ بقره) وَإِذْ قُلْنَا اَدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ... و هنگامی که گفتیم وارد این قریه بشوید... فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا... از هر جای آن خواستید به فراوانی بخورید... وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا... و از این در سجده‌کنان داخل شوید... وَقُولُوا حِطَّةٌ... و بگویید حِطَّةٌ... تَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ... تا ما خطاهای شما را بیامرزیم... وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ. و ما حتماً محسنین را یک زید و اضافه‌ای دهیم.

## ۲-۱- واژه‌ی قول در قرآن به معنای محتواهای فکری و نیت‌های اشخاص (...وَقُولُوا حِطَّةً...)

[حدود دقیقه‌ی ۴۳] مفسرین ذیل فقره‌ی... وَقُولُوا حِطَّةً... از آیه ۵۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره این طور آورده‌اند که گویا باید بنی‌اسرائیل می‌گفتند حِطَّةً، و نگفتند و بعد (۱۶۲ اعراف) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ... بنی‌اسرائیل یک چیز دیگر گفتند، به جای اینکه بگویند حِطَّةً که به معنای انحطاط و تذلل است، گفتند حِنِطَةً، یعنی گندم. به خاطر همین هم خداوند به سختی رفتارشان می‌کند... فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ.<sup>۲</sup>

این دو آیه، چند بار هم در قرآن تکرار شده است. اینکه چه باید می‌گفتند و اینها چه گفتند؟ آیا صرف یک حرف بوده است که باید می‌گفتند و نگفتند و نتیجه‌اش این شده که پدرشان را درآوردند؟ به خصوص اینکه اینها عبری‌زبان بودند و نه عرب‌زبان. الان به خاطر این آیه، یک بابی هست در بیت المقدس به نام باب حِطَّةً. اما واقع امر این است که اینها عرب زبان نبودند که حِطَّةً را بگویند حِنِطَةً، و بعد دچار عذاب خدا شوند. به نظر می‌آید که موضوع چیز دیگری باشد. این عذاب‌ها با این شیوه‌ها خیلی اوقات برای اقوال نیست. تصور کنید که خدا به بنی‌اسرائیل گفته بروید و حکومت تشکیل دهید، داخل که می‌شوید بگویید حِطَّةً، بنی‌اسرائیل هم یک عبارت دیگر می‌گویند و هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده، دمار از روزگار اینها درمی‌آورد و عذابی از آسمان می‌آید و بساط اینها را جمع می‌کند! در این حالت تناسبی بین حکم و موضوع نیست.

مگر اینکه اساساً بارهای معنوی پشت سر این کلمات باشد. مثلاً به شما بگویند اگر بخواهید حکومت تشکیل دهید باید بگویید علی، اگر بگویید ابوبکر دمارتان را درمی‌آوریم. بحث، بحث لفظ نیست. یک عقبه‌ی معنایی پشت سر آن هست که آن عقبه‌ی معنایی مهم است. وگرنه تبدیل یک قول به یک قول دیگر مهم نیست، تبدیل یک عقبه‌ی معنایی به یک عقبه‌ی معنایی دیگر است که مهم است. ممکن است در قالب قول به معنای کلام هم رفته باشد ولی این منحصر در بحث قول به معنای کلام نیست.

خیلی اوقات که قرآن می‌گوید قول، به معنای قول لفظی نیست. به این معناست که به شخصی بگوییم تو قائلی به فلان مطلب. این قائل بودن، نه به این معنا که حتماً چیزی بر زبان می‌آوری، بلکه یعنی **محتوای فکری** تو این است. عملی هم که براساس

۲. کسانی از ایشان که ستمگر بودند سخنی جز آنچه دستور داشتند بجای آن آوردند و به سزای آن ستم‌ها که می‌کردند از آسمان عذابی به ایشان فرستادیم.

این محتوای فکری بکنی، این است. عبارت (۶۴ مائده) وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...<sup>۳</sup> تمام این قول‌هایی که استناد می‌دهد که بنی‌اسرائیل این حرف‌ها را می‌زدند، معلوم نیست که به واقع این قول‌ها، بیان شده باشد. لذا عقبه‌های معنایی و لوازمی که در نیت انسان وجود دارد، معنای قول را تشکیل می‌دهد.

۲-۲- (۵۸ بقره)...وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ.

۲-۲-۱- معنای سین در (۵۸ بقره)...وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ.

[حدود دقیقه‌ی ۴۱] سین‌ها در قرآن، گاهی معنای تأکیدی دارد. مثال (۶۱ شعراء) فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانَ قَالُوا أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ. و چون دو جماعت یکدیگر را بدیدند، یاران موسی گفتند: ای وای! ما را گرفتند. (۶۱ شعراء) قَالُوا كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ. (موسی) گفت: هرگز! پروردگار من با من است و رهبریم خواهد کرد. سَيَهْدِينِ در اینجا هم می‌تواند به این معنا باشد که خداوند به زودی من را از این مخصه نجات خواهد داد، هم به این معنا باشد که پروردگار حتماً مرا از این مخصه نجات خواهد داد. آیه تحمل هر دو را دارد. (۵۸ بقره)...وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ. در اینجا هم می‌تواند به این معنا باشد که به زودی محسنین را مزیدی خواهیم داد. یا حتماً یک مزیدی برای محسنین خواهیم داشت.

### ۳- بحث موضوعی احسان، محسن در قرآن

#### ۳-۱- معنای مُحْسِنِ در قرآن

[حدود دقیقه‌ی ۴۸] ترجمه‌های فارسی نمی‌تواند نکات عربی و قرآنی را بیان کند. گاهی اوقات خود عرب‌ها هم نمی‌توانند نکات قرآنی را بفهمند. ترجمه‌ی کلمه مُحْسِنِ در فارسی می‌شود نیکوکار، کسی که عملش را خوب انجام می‌دهد یا اینکه عمل خوب انجام می‌دهد. که گاهی اوقات تعبیر می‌شود به خیر مدرسه ساز. همین! اما این ترجمه، معنای قرآنی را نشان نمی‌دهد. خود عرب‌ها هم، معنای قرآنی واژه‌ی محسن را نمی‌فهند. اینها واژگانی است که قرآن از زبان عربی درمی‌آورد، آن را مثل دانه‌ای می‌کارد و پرورشش می‌دهد و مثل یک درخت تنومند آن را تحویل می‌دهد. بعد از این فرآیند، تازه معنای واژه‌ها فهمیده می‌شود. در قرآن واژه‌ها بقدری بارور شده است، نه به این معنا که دیگر معنای اولیه‌اش را ندارد، بلکه ضمن داشتن آن معنای اولیه، آنقدر وجوه معنایی‌اش زیاد شده است که ارزش لغت فرق کرده است. این معنا تا بدان جاست که عده‌ای که دقیق بوده‌اند، از پیامبر این سؤال را پرسیده‌اند: احسان یعنی چه؟ از آن جایی که خود اینها عرب بودند طبیعتاً معنای لغت را که از پیامبر نمی‌پرسیدند. اما می‌فهمیدند که گویا قرآن با کلمات بازی درمی‌آورد. واژه‌ی مُحْسِنِ یک معنای نیکوکاری صرف ندارد بلکه یک معنای ارزشی خاص دارد. در حدی که خود اعراب، از پیامبر پرسیدند که احسان یعنی چه؟ جوابی هم که پیامبر دادند، در یک سطح ویژه‌ای است. پیامبر می‌فرمایند انْ تَعْبُدَاللهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛ اینکه خداوند را آن‌گونه بی‌رستی که گویا او را می‌بینی، پس اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.

۳-۱-۱- دسته‌بندی مؤمنین به مقربین، محسنین و مؤمنین معمولی؛ برای فهم واژه‌ی مُحْسِنِ در ادبیات قرآنی

۳. یهود گفت، دست خدا بسته است.

[حدود دقیقه‌ی ۵۲] در جامعه‌های ایمانی، سه جور مؤمن هست. یک مؤمنی که به او مقرب و مخلص می‌گویند. یک دسته هستند که ایمان به غیب دارند و اهل احسان هستند. یک دسته هستند که مؤمنین معمولی هستند. این با ادبیات اصحاب شمال و اصحاب یمین و مقربین یکی نیست و با آن دسته بندی متفاوت است. این دسته بندی آدم‌هایی هست که مؤمنین هستند.

دسته‌ی بالایی، عده‌ای هستند که ایمان به غیب ندارند، ایمان به شهادت دارند. یعنی اصلاً غیبی نیست برایشان، همه چیز برایشان مشهود است. امیرالمؤمنین ایمان به مشهودات دارد نه ایمان به غیب؛ چنانچه می‌فرمایند لَنْ أَعْبُدَ رَبًّا لَنْ أَرَهُ، من اگر خدا را نبینم اصلاً نمی‌پرستم. اوست کسی که می‌فرماید «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِيناً» اگر پوشش‌ها کنار برود، چیزی به یقینم اضافه نمی‌شود. این عبارت‌آخرای این است که اصلاً پرده‌ای نیست که برود کنار. این گروه اهل شهودند. اینها کسانی هستند که ایمان را مشاهده می‌کنند و چون مشاهده می‌کنند به تمام لوازمش هم پایبندند. اینها در مقام کآنه نیستند اصلاً؛ در مقام آنه اند. یعنی خدا را می‌بینند نه با چشم، ولی شهود می‌کنند، روابط عالم را مشاهده می‌کنند. اگر عباراتی با عنوان شاهدان اعمال می‌آید، مربوط به این ادبیات است. ضمن اینکه دأب قرآن با دأب ما فرق دارد. وقتی ما می‌خواهیم این طور مسایل را توضیح دهیم، به مقربین که می‌رسیم می‌گوییم آنها را که رها کن، بیا پایین‌تر، ما که آن نمی‌شویم. اما ادبیات قرآن اصلاً این طور نیست، در هیچ جای قرآن این طور نگفته است که شما قرار نیست به چنین مقاماتی برسید. قرآن مخلصین و مقربین را اینطور توضیح می‌دهد که اصلاً خودشان بهشت‌اند (۸۸ واقعه) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۹ واقعه) فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ. اصلاً خودش بهشت است. اگر بقیه به بهشت می‌روند به خاطر این است که هضم در وجود آنها هستند، چراکه اینها شاهد اعمال‌اند. به عبارتی خود شخص، بهشت است نه اینکه بفرماید فَلَهُ رَوْحٌ؛ می‌فرماید فَرَوْحٌ. و البته این راه باز است. آن راهی که بسته‌است، راه نبوت به معنای رسالت است. وگرنه راه مقرب و مخلص شدن باز است. اگر نمی‌رویم، خودمان نمی‌رویم. این بحث مقربین که به طور خلاصه گفتیم.

[حدود دقیقه‌ی ۵۷] در حالت پایین‌تر، عده‌ای هستند که در مقام احسان هستند؛ در مقام کآنه اند نه در مقام آنه. شخص ایمان به غیب دارد و چون ایمان راسخ به غیب دارد به تمام لوازم ایمان هم اعتقاد واقعی دارد. کآنه دارد می‌بیند. مثال این حالت، حالت شخصی است که چندبار می‌رود سوره و برمی‌گردد، تعلقاتش کم می‌شود، شخص گویا رفته است دیگر. اگر از او بپرسید چیزی را شهود می‌کند، پاسخش منفی است. اما چنان ایمانی به غیب پیدا کرده است که به تمام لوازمش پایبند است. وقتی به او می‌گویی زن و بچه‌ات چه می‌شوند؟ می‌گوید خدا دارند! می‌گویی رزق؟ می‌گوید رزق را که خدا می‌دهد. بعضی‌ها اینطوری اعتقاد دارند که رزق را خدا می‌دهد. چیزی را شهود نمی‌کنند اما ایمان به غیب برای آنان خیلی شدید است، آنچنانکه به تمام لوازم آن معتقدند. این شخص خدا را قبول دارد و به لوازمش هم ایمان دارد. چنین اشخاصی در مرتبه‌ی احسان قرار می‌گیرند.

البته احسان خودش مراتبی دارد که هرچقدر غلیظ شود، در لبه‌هایی تبدیل به شهود هم می‌شود. اینطور نیست که مقام احسان و مقام تقرب، دو تا مقام خط‌کشی شده باشد. بلکه شبیه طیف رنگ است. ایمان به غیب مراتب دارد. مقربین مراتب دارند. گاهی محسنین می‌افتند در طیف مقربین. اما آنچه غالب است در احسان این است که شخص حتماً یک ایمان به غیب دارد با

پذیرفتن همه‌ی لوازمش و این در جانش رسوخ کرده است. یعنی وقتی به جبهه می‌رود، زن و بچه‌اش را واقعاً می‌سپارد به خدا. وقتی شغل انتخاب می‌کند به فکر وظیفه است نه مسایل مادی. او در مقام احسان است؛ یعنی کأنه خدا را می‌بیند.<sup>۴</sup>

[حدود دقیقه‌ی ۶۰] یک دسته‌ی دیگر هستند که مؤمن هستند و آدم‌های خوبی هستند و به جهت نظری خدا را قبول دارند، اما این ایمانشان با اخلاص الی الارض آمیخته است. ایمانی دارند که لوازم ایمان ندارد. همین که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، به هر حال ایمانی دارد، اما متعهد به لوازمش نیست. یک ایمان ساده‌ای دارند. می‌شوند آدم‌های خوب درجه سه. البته رشد آدم هم از همین جاست. یعنی انسان ابتدا خدا را قبول می‌کند اما هنوز لوازمش را نمی‌پذیرد. کم‌کم با آیات الهی آشنا می‌شود، لوازم ایمان را مزمره می‌کند، تا اینکه یکی یکی این لوازم را قبول می‌کند. بعدها به صورت نمایی این لوازم را می‌پذیرد، و می‌فهمد که خدا کارهای است. بعد از آن لوازم را سریع می‌پذیرد و الی آخر تا برسد به مقام تقرب.

### ۲-۳- هرچه احسان بالاتر، فسق در مقابل آن هم بالاتر

[حدود دقیقه‌ی ۶۳] اگر قرآن را بررسی کنید می‌بینید که مشحون این است که واژه‌ی محسن را در ناب‌ترین حالات استفاده کرده است. در مقابل هم فسق در مقابل آن، معنای خاصی می‌دهد.

[حدود دقیقه‌ی ۷۴] احسان و فسق مربوط به آن، چنان است که اگر یک طرفش بالاست، آن طرفش هم خیلی پایین است. یک موقع می‌گویند نگاه به نامحرم کردی، این فسق است. گاهی بحث از احسان می‌کنند، اگر احسان را رعایت نکردی، آن هم می‌شود فسق. اما فواصل این دو فسق با هم زیاد است. مثبت و منفی این دو کار با هم زیاد است. مثبت ده و منفی ده خیلی با هم فاصله ندارد؛ اما مثبت هزار با منفی هزار، دو هزار فاصله دارد. هرچقدر از آن طرف عظمتی پیدا می‌کند، به تناسب حکم و موضوع، از این طرف، یک خفتی هست. آن موقع با این خفت، عذاب، سازگار است.

### ۳-۲-۱- حکومت اسلامی در معرض امتحانات سخت‌تر

۴. امتحاناتی که بزرگان پس می‌دهند این نیست که مثلاً نگاه به نامحرم می‌کنند یا نمی‌کنند. امتحاناتشان، فسق در این ردیف‌های بالاتر است. یکی از سخت‌ترین امتحاناتی که مجتهد می‌دهد این است که به نظر و ایده‌ای رسیده است اما نمی‌تواند آن را ابراز و عملی کند. هیچ ایرادی ندارد که آدم‌ها مجتهد باشند و مجتهدهای متعدد داشته باشیم، بلکه این حالت خوب هم هست. آدم‌ها وقتی می‌آیند بالا، آن وقت مجتهد می‌شوند به لحاظ علمی. یک حدی از علمیت که شخص پیدا کند، دیگر خودش می‌تواند از منابع دست اول استفاده کند. برای اینکه توهم اجتهاد پیدا نکند، طبیعتاً زیر نظر استادی باشد که این حد را بفهمد. اجتهاد همان قوه‌ی استنباط از منابع است.

در مسایل فردی این اجتهادها ایرادی هم ایجاد نمی‌کند. مثلاً یکی می‌گوید تسبیحات اربعه سه بار باید گفته شود، یکی می‌گوید یک بار باید گفته شود. این نظرات به هم گیر نمی‌کند. ولی در مسئله‌ی حاکمیت و حکومت‌داری، اجتهادها به هم گیر می‌کند. البته این اجتهادها ایرادی ندارد. یکی عدالت اجتماعی را یک طور می‌فهمد، یکی طور دیگر. یکی مسئله‌ی بین‌الملل و روابط با دشمن را یک چیز می‌فهمد و دیگری چیز دیگر. اینها هر دو مجتهدند و چیزهایی می‌فهمند. اما اینجا جایی نیست که جامعه براساس چند نوع اجتهاد برگردد. همانطور که امام خمینی(ره) با حضرت آقا فرق دارد. در خطوط کلی یکی هستند اما اینطور نیست که در جزئیات اداره کردن، یکی باشند. بعدی هم حتماً تفاوت‌هایی با آقا خواهد داشت. تنها یک نوع اجتهاد می‌تواند جامعه را بگرداند، چند نوع اجتهاد نمی‌تواند ابراز شود. سر اینکه تنها یک امام مفترض الطاعة داریم همین است. در حالیکه امام حسن (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام)، در حقیقت طابق النعل بالنعل همدیگرند ولی دو امام در یک زمان نیستند. برای همین است که اگر هارون (علیه‌السلام) و موسی (علیه‌السلام) هستند، هارون (علیه‌السلام) ذیل موسی (علیه‌السلام) است. آقای منتظری می‌گویند چنانچه مجتهد جامع الشرائط رهبری دیگری (علاوه بر رهبری که هست) باشد یعنی بالقوه بتواند رهبر باشد، اگر نظرش مخالف رهبری باشد و ابراز بکند، مرتکب حرام شده است. با اینکه مجتهد است، فقط کافی است که نظرش را بگوید. آدم‌ها، مؤمنین، حکومت‌داران، مجتهدین، سخت‌ترین جنس امتحانات را در حکومت پس می‌دهند. بیان نکردن ایده و ایده‌ی خود را تیم‌کشی نکردن، سخت‌ترین امتحان است برای کسی که خودش ایده دارد برای گرداندن حکومت. ایراد منطقی ندارد که شخص نظر و ایده‌ای خلاف رهبری داشته باشد، او هم مجتهدی است که ایده‌ای دارد، اما این سخت‌ترین امتحان است و سخت‌ترین نوع مجازات‌ها هم در همین جاهاست.

[حدود دقیقه‌ی ۷۵] اگر حکومت اسلامی نداشتیم، بسیاری از مشکلات و مصائب را هم نمی‌داشتیم. وقتی حکومت اسلامی داریم، این مشکلات را داریم. بسیاری از مفاهیم را با حکومت اسلامی داریم، مثل نفاق. که خارج از حکومت اسلامی نداریم. بسیاری از مصائب را این موقع داریم. بسیاری از مفاهیم فسق و درجاتی از فسق را در حکومت اسلامی دارید، در غیرش ندارید. اگر حکومت اسلامی یک نعمت بزرگ است که در حد مَنّت است (۱۶۵ آل عمران) لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ... آن طرفش هم یک نعمت وحشتناک است. فسق در مقابل احسان را به تناسب حکم و موضوع نگاه کنید.<sup>۵</sup>

برای همین است که بحث آیه، در حدّ جا به جا گفتن حِطَّةً و حِنِطَةً نیست. بحث این بوده است که ورود در سرزمین مقدس و حکومت اسلامی نشده، بنی‌اسرائیل چهل سال گشتند و دوباره برگشتند. حالا این حکومت اسلامی دینی موسی (ع) می‌خواهد شکل بگیرد اما با چه زمینه‌ای؟ برای روشن شدن فضا، لاجرم معنی احسان توضیح داده شد و آیاتش هم بررسی خواهد شد. لذا در ادامه بحث قرآنی احسان را دنبال می‌کنیم تا سطح بحث مشخص شود.

### ۳-۳- بررسی آیات مربوط به احسان

#### ۳-۳-۱- آیه اول؛ (معیت ویژه‌ی خدا با محسنین)

[حدود دقیقه‌ی ۷۷] (۶۹ عنکبوت) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا... کسانی که در راه ما تلاش بی‌وقفه می‌کنند (فرموده است فی‌نا نه لَنا، فی‌نا یعنی کاملاً در راه ما است گویا در ما حرکت می‌کند و تلاش بی‌وقفه دارد)،... لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا... ما حتماً و بی‌تردید نمی‌گذاریم او راه را گم کند. اینطور است که به هر حال شخص خطا می‌کند، ولی خود وعده‌ی قرآنی است که خدا یک معیت ویژه با محسن برقرار می‌کند... وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. اینجا هم فرموده است مَعَ که همان معیت ویژه است. وگرنه (۴ حدید)... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ... خدا با همه هست، اما آن معیت قیومی‌هی الهی است، نه معیت ویژه. در آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی مبارکه‌ی عنکبوت معلوم است که شخص رسیده است به احسان (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا...) معلوم است که ایمان را با تمام لوازمش دارد چراکه فی‌نا است. و بی‌وقفه تلاش می‌کند. یعنی حتی یک حرکت غیر از فی‌نا نمی‌کند. شخص در تمام اعمالش نیت دارد، چنین شخصی را خدا رها نمی‌کند. اینکه اگر شخص معصوم نباشد، خدا او را رها کرده باشد اینطور نیست. خدا یک عده را اگر اینطور عمل کنند، رها نمی‌کند. آنها را به راه‌های هدایت می‌کند؛ نه اینکه تنها راه را به او نشان دهد، بلکه گویا دست او را می‌گیرد و تمام کوره‌راه‌ها را یکی یکی نشان می‌دهد (۶۹ عنکبوت)... لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...

[حدود دقیقه‌ی ۸۰] این فی‌نا که بیان شد، مثل این بازی‌های میز است. کسی می‌تواند خرگوش را به هویج برساند که نقشه را از بالا ببیند. مَثَلُ مَا، مَثَلُ هَمَانِ خرگوش است. این بازی را از بالا می‌توان حل کرد. یک حضرت حقی هست که از بالا صحنه را نگاه

۵. [حدود دقیقه‌ی ۷۱] وارد شدن در بحث حکومت اسلامی، وارد شدن در بحث سنگینی است. طلب غفران رحمت و ... هست ولی نکته‌ی اصلی فراموش نشود. حفظ وحدت و ... باید دقت شود ولی به این معنا نیست که چون وحدت داریم دیگر همه اختلافات به فراموشی سپرده شود. اینطور نشود که برای حفظ وحدت بگوییم یک سوء تفاهمی میان حضرت علی (علیه‌السلام) و ابوبکر بوده است، حالا شیعه و سنی ایجاد شده است! ما ضمن اینکه به وحدت شیعه و سنی پایبند هستیم، اما آن اختلاف‌ها را هم از جنس سوء تفاهم نمی‌دانیم. اینها را هم باید گفت تا لابه‌لای بحث‌های اختلافی، وحدت گم نشود و لابه‌لای وحدت، بحث‌های اختلافی گم نشود. ضمن اینکه طرف مقابل دنبال دعواست، یعنی خیلی اوقات می‌خواهند دوقطبی‌هایی درست کنند که دعوا ایجاد شود. از این به بعد تا انتخابات هم صبر انقلابی اقتضا می‌کند که هیچ‌کس راجع به این قضیه دعوا نکند. چون دشمن خیلی اوقات کارش را در دو قطبی‌ها پیش می‌برد. اگر دوقطبی، سیاسی باشد قطعاً خطاست، اگر دو قطبی‌های اعتقادی باشد، این نوع دوقطبی‌ها، هست و لاجرم است و در تبیین‌های قرآنی این دوقطبی‌ها وجود دارد. اما تبدیل کردن و پایین آوردن و بحث را کشیدن به دوقطبی‌های سیاسی، کار اشتباهی است. از این نوع دعواها پرهیز فرمایید. فرازی بود به مناسبت فوت آیت الله هاشمی رفسنجانی.

۶. بازی موش در مسیر پر پیچ و خم

می‌کند، او از بالا راه را نشان شما می‌دهد. بعد این می‌شود محسن و در آن درجه. خدا هم یک معیت ویژه با او برقرار می‌کند (۶۹ عنکبوت) ... وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. خدا با اوست و او را تنها نمی‌گذارد. آن وقت چنین شخصی، هیچگاه خود را تنها نمی‌بیند، بلکه در معیت با خدایی می‌بیند که همه‌ی عالم به دست اوست. این یک پشت گرمی بسیار جدی‌ای است. این شجاعتی که در آدم‌هایی هست که نشست و برخاستشان با خدا زیاد است به خاطر این است که واقعاً پشتشان گرم است. او فکر نمی‌کند خودش هست و تنها. (۶۲ شعراء) ... إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ، (۶۹ عنکبوت) ... وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ و این چنین ایمانی، چنین اشخاصی را از بن‌بست خارج می‌کند. پارامترهای مفهوم احسان در قرآن خیلی زیاد است که در جلسه‌ی بعد به آن پرداخته خواهد شد.

**صلوات!**